

درنگی بر کار و کردار داکتر غفور سنا (پولاد)
این آهنگ زنگار گرفته و از لژن استخبارات برخاسته!

برگ (۲)

داکتر غفور سنا (پولاد)!

هیچ گاهی در فکرم خطوط هم نمی کرد که روزی در گرداب شک انقلابی ام گیر
کنی و ارزیابی همه جانبه ام از پراتیک تو در دراز مدت ، منتج به قطع رابطه باتو و
سایتت گردد .

از چندی بدینسو پژوهشگران تاریخ پر بار واقعیت های مبارزه چپ انقلابی
افغانستان به این راز پی برده اند که تو در برهوت ابتذال ، فرومایگی و جاسوسی
سقوط نکرده ای ؛ بلکه خاستگاه اصلی سیاسی - استخبارتی تو همان جا بوده است .
زمانی که دستور گرفتی تا شاخ خشک بی برگ و بار عروج کذائی ات به سمت سستیغ
بلند اندیشه مائوتسه دون به ادعای شما به اصطلاح "مائوئیزم" بخزد ، نقاب پر نقش و
نگار ایزم هائی را که به سیمای سیاهت کشیده بودی ، با دست پر توان انقلابی های
تثبیت شده در سطح کشور بر داشته شد و بار دیگر این واقعیت نمایان گردید که تو
فاقد آن شرافت ، نجابت و سابقه مبارزه ای که رفقای مرکزی سازمانت [یعنی سازمان
پیکار قبل از دادن خط خیانت تسلیم شدن به روسها در زندان] داشتند ؛ می باشی !
تو ، به شکل رقت آور و ترحم بر انگیز درمانده شده ای . کاش خارش ضد رهبران
(مجید و مینا و فیض احمد و بهمن و رستاخیز و ...) وادارت نمی کرد که بر من هم
بتازی ! ورنه من کار و بار افشایت را به جنبش انقلابی و جوانان کشور ، به بعد از اتمام
خاطرات زندانم گذاشته بودم - در این فاصله می شد که تیر رنگین دعای شبانه ات به
لوح محفوظ خدای محسنی اصابت می کرد و مستجاب می شد که زندگی من به سر
می رسید و کار افشایت از جانب من صورت نمی گرفت و چرند و پرند نویسی و خاک
پاشیدن به چشم مردم ادامه می یافت .

در شرایط بحرانات و تکانهای سیاسی اقتصادی ، عناصر فرومایه (درست مثل داکتر غفور)
برای زنده ماندن خود و فامیل خود به دامن قدرتمندان و سلاح به دستان مسلط بر اجتماعی که آنان
در حیطه نفوذ نظامی شان زیست می نمایند ، چنگ می زنند . این ها از همه چیزشان می گذرند .
کارت های هویت سیاسی از نهاد های "جاسوس تربیه کن" به ویژه (انجو) ها و داره های تفنگ به
دوش و ساطور به دست اخوانی ، مثل شیخ آصف محسنی و مجددی و ... می گیرند [*]

[*] - در مورد اهانت کننده و اتهام زن و هنر زیستن خودش ، محترمه و نورچشمی هایش در پشاور پاکستان (این کشتارگاه شعله ئی ها، دموکرات ها و سایر آزادیخواهان ، جایی که یک کمونیست شناخته شده ؛ حتا کمونیست نما های مکار و بی عار هرگز نمی تواند زیست علنی داشته باشند ؛ مگر این که در زیر بال CIA و ISI و پنجال های انجوائی CIA و MI6 پناه برده باشند) هرگاه فرصت، امکان باز شدن این موضوع بسیار جالب و انتباهی و آگاه گرانه را در مجال های بعدی داد ؛ آنگاه موضوع به روشنی مورد تفسیر و ارزیابی قرار خواهد گرفت .

جاسوس فاقد عزت نفس و شرف انسانی بوده هیچ چیز نزدش ارزش و اهمیت ندارد ؛ به جز کسب منافع و لذت بردن از "نام و نشان" و شهرت کذائی اش ؛ از قرب و منزلتش در نزد رهبران رهن و بی ناموس اخوان ؛ مصون زیستنش در شرایط خونبار اختناق اختطاف و ترور [در شرایطی که دیگران به اشکال مختلف ربوده می شوند و در زیر شکنجه های عجیب و غیر قابل باور اخوان - خاد شقه شقه می شوند ، عصمت دختران و مادران و پسران توسط این داره ها بر باد می رود ، زنان و دختران ربوده شده به فروش می رسند و ...] جاسوس بی خیال ، بدون دغدغه خاطر و در کمال مصونیت و رفاه به زندگی ننگینش ادامه می دهد و در قالب یک آدم گویا "باشرف" و "انقلابی جبهه دیده" ، "دلسوز" و "فداکار" با ناموس؟! و "نجیب!" و "از خود گذر" و طیب "وجدان زنده"؟! و چی و چی چنان فرو می رود و نقش می بازد ، توگوئی با یک انسان بی غل و غش و کامل رو به رو هستی!؟

هرچه ، یعنی هرکردار ناروا و هر عمل قبیح که در فرهنگ و ارزش های اخلاقی و باورهای تمام اقوام ، تبار ها ، ملیت ها و ملت های جهان ، بد ، زشت ، کین آفرین ، نفرت انگیز و تهوع آور خوانده شده در واقع باشگاه اصلی چنین واژه ها ، کلمات و مثل ها در درون واژه "جاسوس" قرار دارد و شما داکتر غفور سنا ("پولاد") کار مسلکی وجاسوسی تانرا به دیگران برچسپ می زنید و این همه را نه تنها تحویل من دادید ؛ بلکه تحویل رحیمه توخی [که رهبران زنده یاد جنبش کمونیستی کشور : از داکتر رحیم محمودی ، داکتر هادی محمودی و خانواده ، رفیق مجید و برخی از کادر های ساما ، رفیق فیض احمد و رفیقی که زنده است (که نباید از وی نام ببرم) تا رفیق بهمن ، رفیق مسجدی ، رفیق لطیف محمودی و ... و از رفقای ایرانی رفقای چریک های فدائی خلق ، هر یک رفیق بابک آزاد ، رفیق دهماسی ، رفیق چنگیز ، رفیق فریبرز و اسطوره مقاومت ایران رفیق اشرف دهقانی و نویسنده مبارز و نامدار ایران زنده یاد محمود گودرزی ؛ همچنان شماری از طیف چپ ایران در محافل سیاسی و ادبی با ابراز صمیمیت احترامش می نمایند ؛ همینطور در داخل افغانستان اشغال شده : رزمندگان شجاع سازمان انقلابی افغانستان که ارج خاصی به وی گذاشته کتاب "خاطرات هشت سال پایوازی" این زن شجاع و مبارز را "حماسه مقاومت خارج از زندان" خواندند و شما که زن ستیز تشریف دارید (این بحث را بعد ها به تفصل باز خواهم کرد) این اتهام را به وی نیز حواله کردید !

به یقین که خواننده گرامی و مبارز در تعجب اندر شده باشد که توخی و همسرش که در پراتیک ثابت کرده اند که در برابر هیچ قدرت امپریالیستی (تا اکنون) خاموش ننشسته ، به مبارزه بی امان شان ادامه داده اند ؛ چرا به چنین آدمک سیاسی - اطلاعاتی وقعی قایل شده اند ؟

من از تمام خوانندگان گرامی و رزمندگان ضد امپریالیزم و ضد سرمایه و ارتجاع (نه از اخوان مکتبی و نه از خادی ها و سایر میهن فروشانی که به داکتر غفور سنا (" پولاد ") به خاطر این کار ضد انسانی و ضد انقلابی و خیانت آشکارش درود های آتشین می فرستند و آرزوی شنیدن ارشادات بیشتر از جانب سردمدار کار کشته شان را دارند) که در صف ضد تجاوز و ضد استعمار قرار دارند ، فروتنانه می طلبم که این قلم را به خاطر کار برد واژه هائی که تفهیم کننده و تصویرگر متن مضمونم در تعارض و تقابل با " آقای پولاد " می باشد ، متهم به آغازگر توهین و دشنام دادن و ... ، به وی نمایند . به همین سبب من به " آقای پولاد " میدان تاخت و تاز بیشتر - در یک مدت معین - دادم ، تا آغاز کننده (داکتر غفور سنا ، یا ثنا و یا " پولاد ") با تکرار و تداوم دشنام ها و اتهامات به من و همسر رحیمه توخی و سایر همکاران دلیر با تبحر و مبارز پورتال شناخته شده «افغانستان آزاد-آزاد افغانستان» ، گفته هایش (به تکرار) در صفحه خاطر خواننده ماندگار شود که وی در آینده نتواند با سرچپه ساختن مسأله و شعبده بازی با کلمات ، که قسمتی از عادت ناپسند ، مسخره و دیرینه اش می باشد ؛ این قلم را در نوشته هایش مقصر وانمود سازد .

بلی خواننده گرامی ، تا قبل از آخرین اتهام و توهین " پولاد " به این قلم که مدتها از نوشتنش به روی صفحات الکترونیک سایت های مفتضح و رسوای " پیام آزادی " و " شورش " سپری شده در موردش ؛ حتا یک کلمه هم ننوشته ام و حالا متیقنم که شما خوانندگان عزیز هم برایم حق می دهید وی را آنطوری که است نه آنطوری که خود را می نمایاند افشاء کنم .

همانطوری که در نوشته جداگانه (قبلاً) تذکر دادم هیچ کسی مسؤول نوشته و اعمال کسی دیگر نیست . مسؤولیت فردی را هیچ نهاد مدنی و سیاسی نمی تواند تعمیم دهد و به دیگران بخیه زند . رفیق گرامی و مبارز دلیر و ادامه کار میرویس و رفیق اندیشمند و مبارز نستوه موسوی هر کدام دارای شخصیت مستقل اند . تو و امثال حق نداری نام آنان و سایر همکاران مبارزه پورتال را در میان بکشید .

بگذار پیکان پردرخشش قلم پرتوان و دشمن ستیزم را که تا کنون بسته به اصولیت زرین مبارزه طبقاتی بوده - گر از قید و بندش باز کرده - عجلتاً قلب چرکین و پر از کین دو تن از دشمنان اصلی جنبش کمونیستی را که همانا داکتر غفور سنا یا " پولاد " و انجنیر صادق ظفر یا " پولادنگر ... " می باشند [که از لژن استخبارات سر برآورده به تخریب جنبش انقلابی و رهبران سترگ و جاویدان شده اش با بی حیائی مشغولند] آماج قرار دهم و محصول " جاسوس شناسی " خویش را - که حاصل تقریباً پنج دهه مبارزه ام به خاطر امر کمونیزم بوده - به مردم دربند و فرزندان راستین آنان ، یعنی رزمندگان شجاع " سازمان انقلابی افغانستان " - این رهروان آتش نفس راه اسطوره سازان مقاومت

و مبارزه (عبدالرحمان محمودی ها، میناها، داکتر فیض احمد ها و پاغرها و...) و سایر ادامه دهندگان راستین راه پر افتخار مجیدها، بهمینها، مسجدیها، محمودیها و سایر پیشقراولان جنبش کمونیستی کشور اشغال شده ما توسط امپریالیزم جنایت کار امریکا و آنانی که در خارج از کشور اقامت دارند و با قلمهای پرتوان و نوشتههای عالی و پرمحتوا و بی مثال شان به ضد تجاوز و ... می رزمند و چنین نگاشتهها را از طریق رسانه های گفتاری و دیداری و نوشتاری، عمدتاً سایت هایشان در معرض دید و مطالعه خوانندگان قرار می دهند؛ پیشکش نمایم.

بگذار بر این جمله ("جاسوس شناس") که کلمه "ماهر" را "فضله آهن" ("پولاد") از توبره استخبارتی اش بیرون آورده و بر آن افزوده؛ درنگ گذرا نمایم:

فضله آهن دو هدف اساسی را در تذکر این جمله مد نظر گرفته:

- ۱- با نشخوار این ترکیب "جاسوس شناس" به الهام از وجدان جاهل و استخبارتی اش می خواهد این قلم را برای بار دوم علیه گوینده اصلی جمله فوق، برانگیزاند تا بحث را از مسیر عادی آن خارج ساخته و ماهی مراد جاسوسانه اش را با تور ریوه و حيله صید نماید.
- ۲- به زعم آشفته اش آرزو دارد در ذهن گوینده اصلی این جمله برای خودش، اگر جای پای باز کرده بتواند ... کمال ضعف و درماندگی!

فردی که در تقابل با پولاد قرار گرفته بود روی استنباطش از متن نوشته پولاد که تلویحاً متهم به ... بودن شده بود، برای نخستین بار جمله ("جاسوس شناس" را (از روی خشم) در مورد من شکل داد و من تا اخیر گفت و گوی کتبی که با خشونت متقابل بین ما صورت گرفت (و "پولاد" از این حيله ابلیسانه اش به لذت مورد نظرش دست یافت)؛ حتا یک بار هم نام اصلی سازنده جمله "جاسوس شناس" را به زبان قلم نسپردم، چه برسد به اینکه وی را ... بخوانم. این امر چه را می رساند؟ ترس را؟ نه، ابداً چنین نبوده و نخواهد بود [هرگاه ده ها سایت با تمام نویسندگانش علیه من بنویسند، خصلت مبارزه من چون سایر کمونیست های واقعی (نه کذائی، مثل "پولاد" در واقع آهن زنگزده) ادامه کاری است، که به مبارزه ادامه می دهد و از هیچ قدرتی هراس ندارم] من نام آنانی را افشاء می کنم که واقعاً از زمره دشمنان مردم افغانستان بوده و به ضد مردم و مبارزان راستین و انقلابی تن به جاسوسی می دهند. در این زمینه به خود می بالم که تا کنون؛ حتا یک مورد هم خوانده نشده که من به کسی اتهام بسته، آن کس را جاسوس خوانده باشم. تاپه زدن اشخاص به جاسوسی از ارزش نظرات فرد در زمینه های مختلف اجتماعی، سیاسی و ... نه تنها می کاهد؛ بلکه خود شخص را زیر سؤال می برد که گپش از روی کینه و عقده بوده، به خاطر حب و بغض با تیغ جاسوس گفتن، فرد مورد نظرش را ذبح می کند و یا طبق دستور کدام منبع استخباراتی کارش را انجام داده "حق نمک" آن نهاد را حلال می سازد. "گناه" من این است که با سوهان افشاء گری های پیهم خواستم ملمع های دستکاری شده روی شخصیت به اصطلاح "مائوئیستی" داکتر سنا ("پولاد" پوده و میان خالی) را

بخراشم ، ذره ذره آن را دور بریزم و جست اصلی آن را نمایان سازم . روی همین ملحوظ با شناخت همه جانبه و معرفت منطقی از این جاسوس کار کشته (که پروسه شناختم را مدت های طولانی به تعویق انداخت ؛ دوری جستم ، سایتش را ترک گفتم و رابطه تلفونی ام را باوی برای همیشه قطع کردم .

معضل پیچیده شناخت پولاد که بر مبنای خواست منافع جنبش شقه شقه شده ما پایه گرفت سر انجام راه حل منطقی اش را با سعی و تلاش بی دریغ و خردمندانه رفقاء (موسوی ، میرویس ودان محمودی کبیر توخی و سایر رفقاء) یافت .

نمایان شدن چنین راز پشت پرده ، حد نهائی ذلت ، حقارت و پوشالی بودن " پولاد " پوده را در تابلوی شناخت اصولی رفقاء چوکات نمود و در برابر دید خوانندگان [من جمله گوینده اولی و اصلی جمله " جاسوس شناس "] قرار داد .

در گیر و دار آن سالها داکتر غفور سنا "پولاد" که با استفاده ازحمایت و بودن من در جوارش ، یابوی استخباراتی اش پر وبال کشیده خیال پرواز در فضای ملتهد سیاسی (میان سایت های آن وقت) به سرش زد و طی نوشته ای با رندی استخباراتی - مختص به خودش - تلویحاً به گوینده اصلی جمله " جاسوس شناس " ، تاخت و ژاغر چرکین و پر از کین استخباراتی اش را بالای گوینده اولی جمله فوق ، خالی نمود. حالا می بینیم این مکار بی عار و کم ژاغر با مظلوم نمائی یک مار دور انداخته شده از آستین جنبش ، به آرزوی خیال خام خزیدن دوباره در آستین دیگران - چهار پلاق افتاده - نقش خنک خورده ها و یخ زده های بی حرکت و بی پناه ، وا مانده و بی مأوا را (در جنگی که به دستور باداران امپریالیستی اش بر پا کرده) با مهارت «آنتونی هاپکینز» بازیگر پیشکسوت سینمای هالیوود ، بازی می کند و از شدت استیصال و درماندگی می خواهد پای دیگران را در این جنگ رسوا کننده مکنونات آشکار نشده کار و بار استخباراتی اش بکشاند و خود را از مهلکه نجات دهد تا بیشتر از این رسوا نگردد.

خصوصیت یکی از کهن ترین آله های جنگی به نام "بوم رانگ" این است که اگر به هدف مد نظر قرار داده شده اصابت نماید ، دوباره و با همان سرعت اولیه به طرف شخص پرتاپ کننده بر می گردد و سینه وی را می دراند .

حال که این رباتک منقوش "پیکاری" (داکتر غفور سنا) که با خیال نا پخته از دیگران می طلبد که به چهل سال مبارزه کذائی اش ایمان بیاورند و " رهبرمائوئیست " های افغانستان بخوانندش ، با پایکوبی خنده بر انگیزی وارد میدان شده ، بدون آن که خود آگاه باشد خوانندگان نوشته هایش را می خنداند ، ببینیم چلو صاف وی چگونه ازآب در آمد ، اگر در مدت چند ماه سپری شده (به سبب رعایت اصول زرین مبارزه) به افشای این دلک زن ستیز مسلمان نما و استخباراتی کهنه پیخ نپرداختم ؛ صمیمانه از مردم و طیف چپ انقلابی (م . ل . ا) و به اصطلاح (م . ل . م) و سایر مبارزان ضد استعمار و امپریالیزم پوزش می طلبم و بر مصداق این که " ماهی را هر وقت ازآب بیرون کنی تازه است " من

از آغاز همین نوشته ، این ماهی محیل و لغزنده و گریزنده و " آدم چهره " را از آب کانال های شهر امستردام هالند بیرون کشیده در معرض تماشای خوانندگان قرار می دهم .

بلی خوانندگان محترم ، همین شخص مکار که درنقش "مائوئیست" پای می کوبد و به آرزوی ساختن تاریخ "چهل سال مبارزه" برای خودش ، جانکنی و پرچانگی و هذیان گوئی می کند ، تا جاسوس بودنش افشاء نشود ؛ بعد از این ، برای این که از تکرار مفاهیمی که در بالا تشریح شده و در متن واژه جاسوس نهفته است و شخص "پولاد" صد در صد تجسم کامل و مستحق آن می باشد ، جلوگیری به عمل آید ، تا سبب ملال خاطر خوانندگان گرامی نگردد ؛ نه تنها مفاهیمی را که در قالب واژه جاسوس در حرکت اند ؛ بلکه تمام واژه های منفور و دشنام های سخیف گرفته شده از قاموس کشور ها ، مزید برآن هرچه علیه من نوشته و یا می نویسند را به طاعت n ، نیز در قالب واژه جاسوس گنجانیده در این نماد $(\textcircled{i})^2$ شکل داده در پهلوی نام داکتر غفور سنا می گذارم ، تا از تکرار ملال آور آنهمه مفاهیم نفرت انگیز جلوگیری به عمل آید .

این ملا "پولاد" کار کشته که برای خودش پشتوانه چهل سال سابقه شعله ئی بودن تراشیده است ؛ من ، بعد از درک و معرفت منطقی و صرف انرژی زیاد ، افتخار این را دارم که لایه های به ظاهر "طلائی" این آدمک "سیاسی" - "مائوئیست" را با سوهان کاوش برداشته ، بی ارزش بودنش را آشکار نموده و با کار مستدام ، سایه روشن ها ، باریکی ها و تاریکی های آشکار و نا پیدای عملکرد های این مکار در ظاهر با وقار را در گذشته زیر ذره بین ذره شمار پژوهش و معرفت دیالکتیکی قرار داده ، اصلیت وکنه سیاسی - استخباراتی وی را به روشنائی خواهم کشید .

او بامغز علیل و مریض خود (کودکانه) فکر می کند : در برخورد "حق" به جانب کسی است که اولتر از طرف مقابل ، شکایت کند "، داد و واویلا سر دهد ؛ یا به بیان رساتر ، اولتر از حریف حمله کند ("بگیر که نگیردت")؛ همانگونه که در قضایای حقوقی و جنائی ، قضات در وهله اول "شاکی مظلوم" را در مرکز دید خود قرار می دهند ؛ وی نیز با جلب ترحم دیگران می خواهد شکوه و شکایت نموده خودش را حق به جانب وانمود سازد .

این شخص از بس در کوچه و در محله ، در صنوف ابتدائیه مکتب ؛ حتا در فاکولته به خاطر کرکتر مسخره اش ، که "زور کم قهر بسیار" یک بُعد خنده برانگیز آن را می سازد ؛ مضمون شوخ طبعان بذله گو و بد خوران هم دورانش قرار می گرفت ، زیر بار طنز و طعنه و تمسخر و خنده خم شده بود ؛ حال برای گویا "کوفت کشی" و انتقام از آنهمه آزار و اذیت و حقارت در آن دوره ها [و به طور اخص در جامعه طبقاتی درگستره بسیار عقب نگهداشته شده دهات و عمدتاً بر مبنای موفق بودن در کار و بار استخباراتی در آینده] خودش را در نقش مبارز به اصطلاح "مغرور" ، "پیش آهنگ" و "سر سپرده راه مردم" ، "با هیبت" ، "ادامه کار" ، "با کرکتر" ، "با صلابت" ، "اصول پرست" و "انعطاف ناپذیر" نشان داده و از این قبیل صفات و سجایای روشنفکر خرده بورژوا پسند [که به گفته کورگی زمانی جنازه ای را بر روی سرک می بینند که شمار زیاد مردم آن را مشایعت و همراهی می کنند با خود

می گویند " ای کاش این جنازه از من می بود ! " [در مورد خود بیان می کند. داکتر غفور سنا مانند آن خشکه بانکه دیگر ، یعنی همپاله و هموند مسلکی اش (صادق ظفر - "پولادگر" -) که از مدتی بدینسو نمایش مسخره اش را آغاز کرده ، طور معروف خودش را بیشتر از پیش " آله لوگ " و رسوا ساخته است .

داکتر غفور سنا !

این واقعیت بر همگان هویدا و آشکار شده : تو در مدتی کمی که در جبهه حضور داشتی (تا زمانی که بنا بر دستور مرکز پیکار بعد از مذاکره بابت تسلیمی با جنرال روسی جبهه را به وی تسلیم نمودی و خود برگشتی) تا آن وقت در جبهه سمت حکیم جی و مشاور صحنی با دیانت و مسلمان خوب و نماز خوان ، یا به بیان روشنتر سمت طبیب و درمانگر ناتوانی های ... آصف محسنی و بعضی از سر باند های جهادی را داشتی که با افتخار در رکاب... این جنایت کار و آن جنایت پیشه خوانی (مجددی) گام بر می داشتی ، حال با چه پشتوانه مبارزاتی از تقوا و اصول و چهار دهه مبارزه حرف می زنی؟ تو لایق و سزاوار هیچ چیزی نیستی ، جز هزاران هزار پخسه تف همان محسنی جنایتکار و جاسوس که تداوی ناتوانی ... اش را یکی از وظایف استخباراتی ات می پنداشتی ! ؟

تضاد شیعه بودن آصف محسنی خون آشام بسیار متعصب و جاسوس و سنی بودن داکتر غفور سنا را در جبهه ، چگونه باید بررسی نمود ؟ داکتر تخلص اصلی اش ("سنا") را بنا بر ملحوظاتی و به خاطر مسلمان نمائی بیشتر در برابر اخوان به "ثنا" بر گردانده بود که عمدتاً ثناگوئی های سنائی شاعر معروف را در اذهان تداعی می کرد ؛ در واقع عمدتاً همین کار و بارتداوی سر باندک های اخوان شیعه در جبهه، و مورد اعتماد شیخ آصف محسنی قرار گرفتن ؛ به ویژه درمان تکلیف ("کمزوری!") شیخ آصف محسنی ، همچنان کرنش و ستایش در امور دینی و عقب نشینی در مسایل سیاسی - نظامی و تقابل کذائی با ارتش سوسیال امپریالیزم شوروی این تضاد را حل کرده بود .

ننگ و ننگ و باز هم ننگ بر چنین آهن پاره زنگار گرفته و بیرون شده از گنداب استخبارت باد که برای فریب جوانان با بی شرمی نام نامی ستالین بزرگ را بر خود نهاده است .

بگذار به مقایسه عقاب بلند پرواز انقلاب اکتوبر با یک شپیره سیه اندیش و نکبتار از سوراخ استخبارات به جولان آمده ، پردازم :

در جوشاجوش جنگ کبیر میهنی ضد فاشیزم هیتلری در آن هنگام که ستالین و مارشال های زبده وی بر روی میزی که نقشه منطقه جنگی پهن شده بود ، جر و بحث داشتند . صاحب منصب موظف اتاق ستالین داخل اتاق کار شده به اطلاع ستالین رساند که المانی ها پسرش را اسیر گرفته خواهان مبادله وی با یک جنرال المانی هستند . نابغه نظامی جهان که در صلابت و خونسردی ؛ حتا همتائی در تاریخ نظامی جهان ندارد ؛ حرف های صاحب منصب را شنیده بدون آنکه سرش را از روی نقشه بلند نماید ، با بی تفاوتی آمیخته با نوعی تمسخر و تعجب آشکار ، به آهستگی چنین گفت : " مبادله یک سرباز با یک جنرال ! " صاحب منصب دراک متوجه شد که بیش از این نباید در اتاق درنگ

نماید. وی با قدم های محکم توأم با احترام به ستالین به زودی از اتاق خارج شد و سایر جنرال ها هم که از خصایل و عادات ستالین آگاه بودند حرف زدن در مورد مبادله عزیزترین کس ستالین را با جنرال اسیر شده المانی ، زاید دانسته و به جر و بحث در مورد مسایل جنگی ادامه دادند ... **و اما تو برای حفظ خانواده و نورچشمی ها در جبهه دست به چه خیانت بزرگ و ضد ملی زدی و با جنرال روسی وارد مذاکره تسلیمی شدی همچنان در مدت اقامتت در پاکستان تن به چه فرومایگی دادی ؛ عجالتاً باشد برای بعد (که خود داستانی است بسیار تأثر بار و آگاهی دهنده از " رهبر مائوئیست های افغانستان " ، ، یعنی "پولاد" داغ شده در زیر پالان صادق ظفر (" پولاد گر ") !! .**

ادامه دارد